

# پاسخ به مُنکران

محمدرضا نیکفر

آفتاب، ش ۱۹



**چکیده:** این مقاله در پی آن است که با نقد ادله منتقدان تجدد، از حقانیت عصر جدید دفاع کند.

برای پیشبرد بحث، نخست مفهوم «حقانیت» را به معنای «اصالت» می‌گیریم و «اصالت» را نیز به معنای ریشه در سنت خودی داشتن لحاظ می‌کنیم. پس از آن، از اصالت به «معنویت» و «اخلاق» تعبیر می‌کنیم. ابتدا دو نظر انتقادی اصلی بالا را به صورت جدا از هم، و سپس آنها را در عین درهم آمیختگی شان بررسی می‌نماییم.

## عصر جدید به عنوان پدیده‌ای بیگانه

فشرده نظر نخست چنین است: تجدد و بینش و سبک زندگی مبتنی بر آن از بیرون آمده، به ما تحمیل شده، اصالت ندارد، و چون اصالت ندارد، حقانیت ندارد. این نظر معمولاً با این صراحت بیان نمی‌شود. ما پیرایه‌های سخنورانه این نظر را، یعنی حمله‌های آن به استعمارگران و کارگزاران آنها را کنار می‌گذاریم و به جان‌مایه آن می‌پردازیم: آنچه از بیرون آمده حقانیت ندارد.

نقد این نظر دشوار نیست. «درون» و «بیرون» مفهومی ناروشن هستند. بار ارزشی

بازتاب اندیشه ۳۱  
۵۰  
پاسخ به مُنکران

کنونی آنها خود برخاسته از عصر جدید است؛ عصری که در آن، ملت‌ها شکل می‌گیرند و میان درون و بیرون خود مرز می‌کشند. بسیاری از چیزهایی که ما آنها را خودی می‌دانیم و درون خود را با آنها تعریف می‌کنیم، از بیرون آمده‌اند.

### عصر جدید به عنوان پایان معنویت

نظر دوم رو به محتوا دارد. این نظر عصر جدید را پایان معنویت، دین و پارسایی می‌داند. مشکل بررسی فکری که عصر جدید را پایان معنویت می‌داند در این است که آن فکر هیچ‌گاه به شکل منسجمی عرضه نشده است. اندیشه‌ای با این گرایش در صورتی می‌تواند حریف گفت‌وگویی انتقادی باشد که پیش‌تر درک خود را از «معنویت» روشن کند و دستگامندانه برنهد که: (۱) پیش از عصر جدید، جامعه و فرهنگ «معنوی» بوده است؛ (۲) عصر جدید باعث شد اخلاق و معنویت که وجود داشت، از میان برود. با در نظر گرفتن کل واقعیت تاریخی، این پرسش طرح می‌شود که حسرت کدام معنویت از دست‌رفته را می‌خورند. اگر معنویت را به عنوان نیکو‌سرشتی در هم‌زیستی بدانند، گذشته از دست‌رفته را نمی‌توان با چنین شاخصی معرفی کرد. آن گذشته با فسادها و خشونت کم‌نظیری که بر تمامی لحظه‌هایش چیره بوده است، توصیف می‌شود. اگر معنویت به معنای دوست‌داشت و پرورش دانش و هنر باشد، هیچ ادعایی در این زمینه اثبات‌شدنی نیست. ماده‌های تاریخی بیشتر به سود اثبات عکس ادعاها هستند. فهرست نام‌هایی را که اینک بدانان افتخار می‌شود در برابر خود می‌گذاریم و در مورد تک‌تک آنها این پرسش را در می‌افکنیم که: دانشمند یا هنرمندی این چنین به سبب آن آیین چیره در این خطه سر برآورد یا با وجود آن؟ در اکثر موارد کفه «با وجود» بسی سنگین‌تر است و سرانجام اینکه اگر معنویت از دست‌رفته پارسایی و پرهیزکاری دینی باشد، پرسیدنی است که گذشته را، به‌راستی، تا چه حد می‌توان بدین معنا معنوی دانست؟ معنویت گذشته را آیا تنها در این نمی‌بینند که در آن روزگار، روحانیت، به عنوان مرجع فرهنگی، حکمران مطلق بوده است؟

### برکت از دست‌رفته

توضیح از میان رفتن برکت، با یاری‌جویی از دلیل زوال ایمان به یک وجود متعالی ناب و تجربه‌های وجودی ناشی از آن، راه به جایی نمی‌برد؛ چون ناب بودن تعالی آن وجود، غیر تاریخی بودن حضور آن در گفتمان نظری را پیش می‌نهد؛ اما در بحثی که مفهوم عصر

مفهوم کانونی آن است، تاریخ و رویکرد تاریخی پیش‌زمینه بحث است. آن وجود باید به عنوان پدیده‌ای در قالب یک فرهنگ، و تجربه وجودی ایمان به او به عنوان تجربه‌ای در قالب یک فرهنگ نگریسته آید، تا بتوان میان آن و پرسش‌های بالا پیوندی برقرار کرد. هر گونه ناب‌گرایی در این تجربه فرهنگی، به تحریف تاریخ منجر می‌شود.

برکت از دست‌رفته همان‌گونه که روا نیست به عنوان عامل مشوق دانش و تولیدگری و سبب ساز استقلال و ثروت و قدرت تقریر شود، خطاست که به عنوان این یا آن ارزش اخلاق‌شناسانه ناب تبیین شود. اثبات این نکته ساده است: ارزش‌های نابی چون راست‌گویی، نرم‌خویی، مردمداری و عدالت را در نظر می‌گیریم. با اینکه در ادبیات دوره‌های پیشین، بسیاری از کژی‌ها و کاستی‌ها و ننگ‌ها با نام‌های واقعی‌شان ذکر نمی‌شده‌اند - و از این نظر راست‌گویی خصلتی است مختص عصر جدید - کار ساده‌ای است که با کمک آنها برنماییم در آن دوره‌ها، از جمله در متشع‌ترینشان، دروغ‌گویی و خشونت و مردم‌آزاری و تبعیض چه رواج گسترده‌ای داشته است.

### اساس حکم نامشروع بودن عصر جدید

دنیای از دست‌رفته معنویت، دنیایی است ساکن و با مرزهای بسته؛ جامعه آن صنف‌های محدود و بی‌تحرک را شامل است، و فرهنگ آن تنها یک مرجع را می‌شناسد که همانا روحانیت است. معنویت این جهان در ایستایی و تک‌مرجعی بودن آن است. این جهان نیز اروتیسم خود را داشته است؛ اروتیسمی که با اروتیسم عصر جدید و جهان فرآورده آن، هیچ تفاوت جوهری ندارد و از بسیاری نظرها، عنصر سادومازوخیسم در آن گران‌سنگ‌تر است. این دیدگاه، عصر جدید را نامشروع می‌داند و نامشروعیت آن را در این می‌بیند که شریعت سامان‌بخش آن نیست. نامشروعیت عصر جدید از این دیدگاه به دو عامل برگردانده می‌شود: (۱) از دست رفتن مرجعیت فرهنگی انحصاری روحانیت و (۲) نامشروع شدن رابطه‌های دو جنس. بنابراین معنویت در عصر جدید از آن‌رو از میان رفته است که روحانیت مقام گذشته خود را از دست داده، و زن مقام اجتماعی تازه‌ای کسب کرده که منجر به رابطه آزادتری میان دو جنس شده است.

ناگفته نماند کسانی نیز هستند دل‌بسته گذشته، و در دوران گذشته جوای روحانیتی جدا از صنف روحانی. مهم‌ترین نکته تحریف‌آمیز در دیدگاه اینان جدا ساختن روحانیت دینی از صنف روحانی است. روحانیت دینی نمی‌توانسته است بدون صنف روحانی هیچ پابرجایی

و استمراری داشته باشد. صنف روحانی ستون سنت روحانیت دینی است. دین منهای روحانیت به معنای دین بدون تاریخ است؛ زیرا تاریخ دین، در درجه نخست، تاریخ روحانیت است و دین خود چیزی نیست جز تاریخ آن. تحریف دیگر اعتقاد به چیزی به نام گوهر ناب دین است؛ یعنی چیزی و رای تشریفات و سنت‌ها و دستگاه‌های دینی. چنین چیزی در تاریخ دین وجود ندارد. این گوهر ناب یکی از اختراعات دین‌داری عصر جدید است که باگسست خود از سنت مشخص می‌شود. کسانی که احياناً در گذشته پی‌گیرانه از چنین چیزی سخن گفته‌اند، در زمره زندیقان بوده‌اند. تحریف سوم که می‌توان آن را جلوه و پیامد تحریف دوم دانست، تأکید بر باطن، در برابر ظاهر، به هنگام معرفی دین و توصیف انسان دینی است.

### چرایی از دست رفتن برکت گذشته

یک افسانه رایج در مورد از دست رفتن برکت معنویت دوران به سرآمده این است که چون اعتقاد دینی سنتی گرفت و روحانیت نقش رهبری فرهنگی را از دست داد، زوال فرهنگی و فترت سیاسی نیز آغاز گشت. هیچ پژوهش جدی تاریخی پشتیبان این پندار نیست؛ اما در برابر، اثبات عکس این نظر کاری ساده است.

پایان صفویان آغاز پایان زندگی جامعه سنتی در این خطه است. جامعه‌ای آن‌چنان رابه این اعتبار «سنتی» می‌خوانیم که همه سازه‌های آن، خود را در چارچوب مشروعیتی دینی برپا می‌کنند و استوار نگه می‌دارند. تا زمانی که مشروعیت بخشی - که ساز و کار پیچیده‌ای است که به هیچ رو به خواست نهاد یا نهادهای فردی معینی فروکاستنی نیست - در چارچوب سنت است و به معنای آن حقانیتی نیست که از عقلانیت هدف‌بین و راهبردهای هدف‌وسیله برخاسته باشد، جامعه سنتی خواهد بود. جایی که این مشروعیت بخشی پرسشناک می‌شود و زیر مجموعه‌ها خود را از قیدوبند آن رها می‌سازند، گذار به عصر جدید آغاز شده است. فروپاشی جهان‌کهنه در خطه مانه با زور و نفوذ و دخالت بیگانگان توضیح‌دانی است؛ نه با خودفروختگی دولتمردان. جامعه ایرانی آن زمان که بحران زده شد، شخصیت و هویتی داشت که در شکل‌گیری آنها دین، در مفهوم وسیع کلمه، نقش اصلی را داشت. بنابراین اساساً خطاست بگوئیم فروپاشی نظام کهن بدین سان صورت گرفت که چیزی در اینجا سست شد و برکتی از دست رفت؛ آن‌گاه بیگانگان از فرصت استفاده جست و سیاست و فرهنگ خود را به ما تحمیل کردند. علت از دست رفتن آن برکت موهوم را باید در درجه نخست در خود آن

جست. با پانهادن به عصر جدید هیچ برکتی از دست نرفت؛ آنچه از دست رفت فلاکت فکری و اخلاقی ای بود که هنوز گریبانمان را رها نکرده است.

## دفاع سرفرازانه از عصر جدید

تفاوت اصلی میان افغانستان طالبان با ایران کنونی در یک چیز است: پیشرفته تر بودن تجدد در ایران. اگر در ایران تجدد پاسفت نکرده بود، شاهد همان وضعیت افغانستان بودیم. تجدد چیزی نیست جز مبارزه علیه هر آن عنصری در فرهنگ که به رخوت، سستی، ذلت، توکل و تقدیرگرایی، برده‌سازی و برده‌منشی فراخواند.

اکنون دفاع از عصر جدید می‌تواند با سرفرازی‌ای دو چندان پیش برده شود؛ هم با نظر به پیشینه نظام عبودیت و فرهنگ بنده‌پرور، و هم با نظر به تجربه‌های اخیر در منطقه برای زنده کردن دوباره آن بند و بساط. دیگر باید این نکته را تثبیت شده دانست که شرط دموکراتیک کردن عرصه سیاسی انطباق دادن آن با بایستگی‌های عصر جدید است.

## ● اشاره

متأملانِ منصف می‌دانند که نه هر آنچه در سنت جای دارد، کاملاً درست و نیکوست و نه هر آنچه ارمغان عصر جدید است حق و مفید؛ و برعکس. بحث درباره نسبت سنت و تجدد آن‌گاه مفید است که بدور از افراط و تفریط، مزایا و معایب هر یک را منصفانه و ارسیم و از حاصل آن برای ساختن آینده‌ای بهتر بهره جوییم. متأسفانه به نظر می‌رسد نویسنده محترم این مقاله با اتخاذ موضعی افراطی، مخاطبان خود را از خواندن مقاله‌ای علمی محروم نموده است. در این مقاله، به‌رغم ظاهر عبارات و ادعاهای نویسنده مبنی بر لزوم پیروی از منطق و استدلال، بیشتر تلاش شده است با مغالطه، لفاظی و شعارهای گوناگون، «برنهشت» رقیب پیش‌پافتاده، سطحی، فاقد هرگونه دلیل، و در نتیجه، خردستیز یا خردگریز معرفی شود و «موضع» نویسنده، عالمانه، متکی بر استدلال، منطق و تجربه، و در نتیجه، خردپذیر نمایانده شود. نویسنده، تمسک رقیب برشواهد و موارد مملوس و مشهور در تمدن جدید غرب را نشانه بی‌منطقی و نداشتن مبانی محکم استدلال دانسته است؛ اما تمسک خود به مواردی اندک (که صحت آنها نیز بعضاً مورد تردید است) در تاریخ کشورهای سنت مدار را نشانه فساد و پوچی سنت می‌داند. روش نویسنده محترم برای از میدان به‌درکردن رقیب و جانداختن «خود» عمدتاً این است که در بررسی استدلال‌های رقیب ابتدا دست به گزینش می‌زند و آن دسته از ادله مبنایی و محتوایی او را که پرداختن به آن‌ها نیازمند قوت علمی و استدلال بسیار بیشتری است کنار می‌گذارد و

بازتاب اندیشه ۳۱  
۵۴  
پاسخ به مُتکران

سایر موارد را نیز به چند استدلال دلخواه خود فرومی‌کاهد. پس از آن، با تفسیر ادله باقی‌مانده به گونه‌ای که به راحتی قابل نقد و خدشه باشند، صحت موضع خود را نتیجه می‌گیرد. هرچند بررسی و نقد تفصیلی این مقاله در قالب اشاره‌های بازتاب ممکن نیست، ذکر برخی نکات ضروری به نظر می‌رسد:

۱. اثبات حقانیت و درستی یک ادعا، به لحاظ منطقی، نیازمند دلیل مستقل و اثباتی است و از نفی ادعاهای رقیب نمی‌توان صحت ادعای خود را نتیجه گرفت؛ مگر آن‌گاه که به حصر عقلی ادعای دیگری نتواند در میان باشد. از این رو، تلاش غیرروشمند نویسنده محترم نیز در نفی سنت نمی‌تواند مثبت ادعای حقانیت عصر جدید باشد؛ زیرا احتمال وجود و صحت ادعاهای دیگر به لحاظ عقلی منتفی نیست.

۲. نویسنده محترم مبنای حقانیت عصر جدید را «سرفرازی» دانسته است. پرروشن است که «سرفرازی» مفهومی مبهم و نامتعین است که با هر ملاکی که آن را در نظر بگیریم، مفهومی «برآمده»<sup>۱</sup> و بنایی است؛ نه مبنایی. سرفرازی امری است که با توجه به مبانی جهان‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی معنای می‌یابد. چه بسا آنچه برخی سرفرازی می‌دانند برای بسیاری سرشکستگی باشد؛ و برعکس.

۳. پیدایش عصر جدید همان‌گونه که معلول مسائل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... است مولود مبانی اندیشه‌ای است. بحث درباره حقانیت و عدم حقانیت این عصر بدون بحث درباره مبانی اندیشه‌ای آن، بحثی کم‌فایده، ناقص و رهزن است. از این رو لازم است مدافعان عصر جدید به اشکالات وارد بر مبانی مدرنیته - از قبیل انسان‌مداری، فردگرایی، نسبی‌گرایی، تکثرگرایی معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی، تجربه‌گرایی افراطی و عقل‌گرایی ابزاری، اصالت سود و... - پاسخ دهند، یا دست‌کم بروز دو جنگ ویرانگر، که در قلب و مهد دنیای جدید (اروپا) آغاز شد، و آن همه ظلم‌ها، استعمارها و بلاهای اجتماعی و زیست‌محیطی را که حیات کره زمین را تهدید می‌کند و... به گونه‌ای تبیین شود که جایی برای سرفرازی باقی بماند. حتی اگر چنین کاری برای آنان ممکن نباشد، به آرا و افکار و گفته‌های بسیاری از اندیشمندان عصر جدید توجه کنند که از آنچه مدرنیته آنان برسر انسان و جهان آورده است دست‌پشیمانی بر سر می‌گویند.

۴. یکی از نقدهای نویسنده محترم بر منتقدان عصر جدید این است که آنان روشن نکرده‌اند که معنویت چیست و با چه ملاکی گذشته معنوی تراز عصر جدید تلقی می‌شود. اما جناب ایشان نیز به هیچ وجه مراد خود را از معنویت بیان نکرده و معلوم نساخته‌اند که به کدام ملاک عصر جدید نه تنها معنویت را بر باد نداده، بلکه بر کم و کیف آن افزوده است. رسمیت یافتن و قانونی شدن هم‌جنس‌بازی، گسترش تصویرناکردنی فحشا و فساد، تجاوز، قتل، مواد مخدر و انواع قاچاق (حتی قاچاق انسان)، به شکل سازمان یافته، و ده‌ها

مورد دیگر از این دست، که در گذشته یا اصلاً وجود نداشته یا به لحاظ کم و کیف قابل قیاس با عصر جدید نبوده است، هیچ یک، به گمان نویسنده محترم، نشان از دست رفتن معنویت نیست؛ بلکه به عکس، آزادی‌های جنسی به تصریح ایشان مایه سرفرازی عصر جدید است.

۵. همت نویسنده محترم در اثبات حقانیت عصر جدید عمدتاً مصروف حمله به دین و شریعت گشته است. ایشان عامل ضعف و فساد و تباهی سنت را حضور پررنگ دین و شریعت در آن دیده، بر دین به طور مطلق (یهودیت، مسیحیت و اسلام) تاخته است؛ بی آنکه معلوم دارد بر اساس کدام ملاک و مبنای علمی و خردپذیر چنین داور و حکمی جایز است. ظاهراً ذهن نویسنده محترم تنها معطوف به مسیحیت قرون وسطا بوده است، اما حکمی عام برای ادیان صادر شده و به تفاوت‌های چشمگیر اسلام با مسیحیت و یهودیت، خواسته یا ناخواسته، توجه نشده است. در تاریخ گذشته اسلام و ایران، در کدام دوره، روحانیت حکمران مطلق بوده که ایشان منتقدان عصر جدید را به این مطلب متهم می‌سازد که آنان به دلیل از دست رفتن حکومت مطلق روحانیت است که آزرده خاطرند متأسفانه کلام ایشان آکنده از نفرت و بدبینی نسبت به دین و روحانیت است، و این حالت چنان به افراط کشیده که با موهوم خواندن برکت (= دین و معنویت)، علت از دست رفتن آن را سستی و بی‌مایگی خود آن دانسته است؛ نه هیچ چیز دیگر. نویسنده با افراط هرچه تمام‌تر می‌گوید: «با پانهادن به عصر جدید هیچ برکتی از دست نرفت؛ آنچه از دست رفت فلاکت فکری و اخلاقی... بود.» شگفتا! چگونه و با چه منطق و روش علمی و بحثی می‌توان گفت: «تفاوت اصلی میان افغانستان طالبان با ایران کنونی در یک چیز است: پیشرفته‌تر بودن تجدد در ایران. اگر در ایران تجدد پا سفت نکرده بود، شاهد همان وضعیت افغانستان بودیم.»

به نظر می‌رسد بهتر است با کرامت از کنار این گفته گذر کنیم. برخی نکات ریز و درشت نیز در کلام ایشان به چشم می‌خورد که خالی از اشکال نیست و در اینجا به دلیل تنگنای حجم بازتاب اندیشه، فقط به برخی از این نکات اشاره می‌کنیم و بررسی آنها را به مجال دیگر وامی‌گذاریم. ایشان در مقاله خود آورده‌اند:

الف) بار ارزشی دو مفهوم «بیرون» و «درون» برخاسته از عصر جدید است؛

ب) ملت‌ها در عصر جدید شکل گرفتند و میان درون و بیرون خود مرز کشیدند؛

ج) در گذشته بسیاری از کژی‌ها و کاستی‌ها و ننگ‌ها با نام‌های واقعی‌شان ذکر نمی‌شده‌اند. از این نظر راست‌گویی خصلتی است تنها مختص عصر جدید؛

د) اروتیسم جهان قدیم با اروتیسم عصر جدید تفاوت جوهری ندارد، بلکه جهان قدیم سادومازوخیسم‌تر (آزارگراتر) از عصر جدید است؛

ه) تاریخ دین، در درجه نخست، تاریخ روحانیت است و دین، خود چیزی نیست جز تاریخ آن؛

و) در بحث حقانیت عصر جدید و منتقدان آن تنها باید از خدای تاریخی و عصری

صحبت کرد؛ نه وجود متعالی ناب.

بازتاب اندیشه ۵۶  
پاسخ به مُنکران